

سوسیالیسم در گُردستان : امکانات و موانع

«بخش سوم و آخر»

نوشته: ماهان

در این بخش خلاصه و جمع‌بندی کلی نقدی که بر نوشته رفیق سامی در بخش‌های اول و دوم صورت گرفت ارائه می‌شود. این جمع‌بندی هم مسائل عام و نظری و هم دیدگاه و طرح ویژه سامی در مورد سوسیالیسم در گُردستان را دربر می‌گیرد. در برخی موارد تنها به ذکر عنوان بحث یا نقد اکتفا شده (چون به صورت مسبوط‌تر قبلاً مطرح گردیده) و در موارد دیگر بسط و توضیح داده شده است.

در تحلیل سرمایه‌داری موارد انتقادی زیر را که بیشتر مطرح شده بود خلاصه می‌کنم:

- یکی پنداشتن پول و سرمایه
- یکسان گرفتن زمین و سرمایه
- تعریف سرمایه‌داری صرفاً با فروش نیروی کار (عدم توجه کافی به جدائی تولید کننده مستقیم آزاد از وسائل تولید از یک سو و تمرکز این آخری در دست عده‌ای قلیل که عمدتاً غیر مولدند از سوی دیگر و به طور دقیق‌تر ندیدن تضاد اساسی سرمایه‌داری همچون تضاد بین تولید اجتماعی و تصاحب خصوصی وسائل تولید)
- تصور اینکه در جامعه سرمایه‌داری از همان آغاز کارگران مزدی همه یا بخش اعظم جمعیت فعال اقتصادی را تشکیل می‌دهند (یا باید بدهند)
- کم بها دادن به طبقات و لایه‌های اجتماعی غیر از سرمایه‌دار و کارگر در جامعه سرمایه‌داری یعنی خرده بورژوازی روستا و شهر (دهقانان، پیشه‌وران، کسبه و نیز صاحبان مشاغل آزاد مانند پزشکان صاحب مطب، وکلا، هنرمندان و نویسندگان، متخصصان غیر حقوق بگیر، بخشی از کارمندان و دیگر لایه‌های خرده بورژوازی مدرن)، و زمینداران روستا و شهر (که در جامعه سرمایه‌داری از اجاره زمین و دیگر منابع طبیعی ارتزاق می‌کنند و ثروتشان متکی بر اجاره زمین و دیگر منابع طبیعی است. در چنین جامعه‌ای اجاره اساساً بخشی از ارزش اضافی استمار شده از کارگران مزدی است).
- یکی گرفتن سرمایه‌داری و نئولیبرالیسم، در حالی که نئولیبرالیسم به‌رغم اهمیت آن، و شیوه خاصی از ایدئولوژی، از زمامداری (اقتصادی و سیاسی) سرمایه‌دارانه است و بیانگر ایدئولوژی و زمامداری سرمایه‌دارانه بطور کلی، نیست. سرمایه‌داری بر حسب زمان و مکان، وضعیت بحران یا رونق، وضعیت تعرضی یا تدافعی بورژوازی در مبارزه طبقاتی، وضعیت پیشروی یا عقب نشینی جنبش سوسیالیستی و غیره به شیوه‌های زمامداری گوناگون و

ایدئولوژی‌های گوناگون از جمله نئولیبرالیسم، روش کینزی سرمایه‌داری دولتی یا مختلط، فاشیسم و غیره روی می‌آورد.

I. در زمینه درک از سوسیالیسم

سامی سوسیالیسم را چنین تعریف می‌کند: «سوسیالیسم که اساس آن بر مبنای مالکیت اجتماعی وسایل تولید است در سوسیالیسم سازماندهی تولید جامعه در انطباق و در خدمت نیازهای جامعه بشری قرار خواهد گرفت.» (ص ۲۹ نوشته سامی). این تعریف از سه جهت ناقص و نادقیق است:

۱. مالکیت اشتراکی (یا دقیق‌تر بگوئیم مالکیت اجتماعی) وسائل تولید برای سوسیالیسم و تولید سوسیالیستی لازم است ولی کافی نیست. علاوه بر مالکیت اجتماعی وسائل تولید باید برنامه‌ریزی و تنظیم اجتماعی سراسری تولید (یا تولید اجتماعاً تنظیم شده مولدان مستقیم متحد) مطرح شود زیرا در تولید سوسیالیستی نقشه و برنامه سراسری تولید است که نقش هماهنگی را برعهده دارد و در روندی جانشین بازار، قیمت و سود می‌شود. ثانیاً اداره هر کارخانه، هر مزرعه هر معدن، هر مدرسه، دانشگاه، بیمارستان، موسسه حمل و نقل، بانک و غیره باید توسط مولدان مستقیم (کارگران و کارمندان بطور کلی) بر اساس نقشه عام با انطباقات لازم محلی و توجه به ویژگیهای محلی صورت گیرد. ارگانهای اداره کننده (کمیته کارخانه و مشابه آن) باید انتخابی باشند و قابل عزل.

۲. تولید سوسیالیستی _ حتی اگر براساس نقشه اجتماعاً تنظیم شده و با مدیریت کارگری صورت گیرد هنوز نمی‌تواند پاسخگوی نیازها باشد، یعنی توزیع برطبق نیازهای مادی و معنوی افراد جامعه را (که دائماً افزایش می‌یابد) تأمین نماید. بنابراین توزیع در جامعه سوسیالیستی نه براساس نیاز بلکه برطبق کار فردی هر کس (به شرط داشتن توانائی کار) صورت می‌گیرد. بعلاوه از کار فردی هر کس مقادیری برای تأمین بیمه‌های اجتماعی، هزینه‌های فرهنگی و آموزشی، پیش‌بینی حوادث، سوانح، گسترش تولید، هزینه‌های اداری و دفاعی و غیره باید برداشته شود. پس از کسر این مقادیر هر کس بر طبق کاری که انجام داده از محصولات مصرفی و خدمات تولیدی جامعه می‌تواند استفاده کند (به قول مارکس گواهی نامه‌ای از جامعه دریافت می‌کند که فلان مقدار کار انجام داده و براساس آن و معادل آن می‌تواند از محصولات مصرفی خریداری کند). توزیع برحسب نیاز، تنها با از میان رفتن تضاد بین کار فکری و یدی، تضاد بین شهر و روستا و بین مناطق مختلف، تضاد بین زن و مرد، رشد تولید اجتماعی و ایجاد فراوانی در جامعه میسر خواهد بود. تولید سوسیالیستی استثمار و کار مزدی را از میان برمی‌دارد، زمینه رشد همه جانبه افراد را مهیا می‌کند و پیش شرط‌های جامعه کمونیستی را که در بالا بدان اشاره شد فراهم می‌سازد (بشرط گسترش همزمان آگاهی سیاسی و طبقاتی، رشد فرهنگی و مبارزه بر ضد بورژوازی که همچنان در جامعه سوسیالیستی باید ادامه یابد). نباید چیزهایی را که این جامعه قادر به تأمین آن نیست بدان نسبت داد!

۳. برابری اقتصادی و برابری طلبی اقتصادی - چنانکه پیشتر در بخش‌های (۱) و (۲) مقاله توضیح داده شد - نه از حوزه تولید و نه از حوزه توضیح چه در جامعه سوسیالیستی و چه کمونیستی معنی نخواهند داشت: کارها و نه توانائی‌های انسانها برابرنند و نه نیازهای آنها و نه تصاحب واقعی (بهره‌برداری واقعی) انسانها از وسایل تولید یکسان است و نه

موفقیت آنها در روند تولید و کار اجتماعی در عمل برابر است. نکته‌ای که چه در سوسیالیسم و چه در کمونیسم اهمیت دارد اینست که تفاوت‌های انسانها هیچ امتیازی برای آنها به وجود نمی‌آورد و همه از لحاظ حقوقی، سیاسی (تا آنجا که سیاست هنوز وجود دارد) و اجتماعی برابرند. اما برابری اقتصادی در معنی توزیع برابر یا موقعیت دقیقاً یکسان در روند تولید و نسبت به وسایل تولید و غیر وجود ندارد و مطلوب هم نیست!

II. در زمینه حزب سیاسی در سوسیالیسم،

هر چند سامی به درستی از اینکه قدرت نباید در دست میلیشیا‌های حزبی باشد سخن می‌گوید و از ضرورت تمرکز قدرت در دست نهادها و سازمانهای توده‌ای حرف می‌زند اما به صراحت مسئله ضرورت تسلیح عمومی مردم را مطرح نمی‌کند. اساساً روند شکل‌گیری قدرت سیاسی از دیدگاه او روند مبارزه بین «جریان چپ» (اساساً «کومه‌له» و «جریان ناسیونالیستی») (اساساً «حدکا») در گُردستان است. خروج فرضی نیروهای مسلح رژیم از گُردستان امری فرض می‌شود که گوئی اساساً مربوط به مبارزه نیروهای بیرون از گُردستان است و برای کردها همچون یک داده یا فرض مسئله به حساب می‌آید! در حالی که اگر چنین امری صورت گیرد تا حد زیادی محصول مبارزات مردم گُردستان خواهد بود (به این مسئله جلوتر خواهیم پرداخت). اما کسب قدرت در گُردستان از نظر سامی اصولاً محصول مبارزه بین «دو حزب» خواهد بود (با فرض اینکه نیروهای رژیم بیرون رفته باشند). حال اگر در این مبارزه کومه‌له پیروز شود آنگاه از دید سامی قدرت را به نهادها و سازمانهای توده‌ای خواهد داد و اگر «حدکا» پیروز شود به بازسازی قدرت بوروکراتیک بورژوائی روی خواهد آورد. بحث سامی بر سر مبارزه برای تشکیل یا پی‌ریزی آن سازمانها و نهادهای توده‌ای از هم اکنون - یا سازمانها و نهادهائی که توانائی تبدیل شدن بدانها را داشته باشند - نیست. بحث او این نیست که توده‌های کارگر و زحمتکش خود باید قدرت را بدست گیرند و کومه‌له در بهترین حالت بخشی از آنها خواهد بود - حتی اگر بخش رهبری کننده باشد. هیچ تضمینی در دست نیست که اگر «حزبی» قدرت را در دست گیرد آن را به توده‌ها و اگذار کند.

منصور حکمت و حکمتی‌ها نیز از تسخیر قدرت سیاسی توسط حزبشان و سپس واگذاری قدرت به شوراها سخن می‌گفتند و می‌گویند (حکمت حتی زمان این انتقال قدرت از حزب به شوراها را تعیین کرده بود!). همین حرف را اخیراً آقای مازیار رازی زده و گفته «حزب» قدرت را می‌گیرد (یا باید بگیرد) آن را به شوراها می‌دهد (یا باید بدهد) و خود را منحل می‌کند (یا باید بکند)!

III. دموکراسی و آزادی,

سامی می‌نویسد «باید تا آنجا که ممکن و مقدور است بکوشیم که دموکراسی واقعی به معنی آزادی کامل و بی قید و شرط سیاسی در جامعه برقرار گردد.» (ص ۴۲)

دموکراسی همانگونه که لنین بارها (از جمله در دولت و انقلاب، ترهای آوریل، انقلاب پرولتری و کائوتسکی مرتد، حق ملل در تعیین سرنوشت خویش و غیر) گفته شکلی از دولت است. مثلاً در دولت و انقلاب فصل ۷ می‌خوانیم «دموکراسی شکلی از دولت است، یکی از انواع آن است. در نتیجه مانند هر دولت دیگری عبارت است از کاربرد

سازمان یافته و سیستماتیک قهر به ضد موجودات انسانی. این یک جنبه است. اما جنبه دیگر دموکراسی به معنی پذیرش رسمی [صوری] برابری شهروندان، حق برابر همه در تعیین ساختار و اداره دولت است. این امر به نوبه خود با این واقعیت پیوند دارد که دموکراسی در مرحله معینی از تکامل خود، پرولتاریا را همچون طبقه‌ای انقلابی به ضد سرمایه‌داری متحد می‌کند و این امکان را بدو می‌دهد تا ماشین دولتی بورژوائی حتی نوع جمهوری اسلامی آن و ارتش دائمی، پلیس و بوروکراسی را خرد و خاکشی کند و از صفحه زمین محو سازد و سپس به جای همه اینها ماشین دولتی دموکراتیک‌تری را که هنوز ماشین دولتی است در شکل توده‌های مسلح کارگر که به شرکت همگانی در میلشای مردم تحول می‌یابد جانشین نماید.» بدینسان دموکراسی شکلی است و تا آنجا که دولت است با آزادی از یک مقوله نیست و نقش متفاوتی بازی می‌کند. لنین در دولت و انقلاب می‌نویسد: «تنها در جامعه کمونیستی، هنگامی که مقاومت سرمایه‌داران کاملاً در هم شکسته شده، هنگامی که سرمایه‌داران ناپدید شدند، هنگامی که طبقات از میان رفتند (یعنی هنگامی که دیگر اختلافی بین اعضای جامعه در رابطه‌شان نسبت به وسایل تولید نبود)، هنگامی که دولت «دیگر وجود ندارد» و امکان سخن گفتن از آزادی هست، تنها در آن هنگام دموکراسی واقعاً کامل، دموکراسی بدون استثنا ممکن خواهد بود و تحقق خواهد یافت و تنها در آن هنگام خود دموکراسی شروع به پژمردن [زوال یافتن] می‌کند به دلیل این واقعیت ساده که مردم با آزاد شدن از بردگی سرمایه‌داری، از وحشت‌ها، وحشی‌گریها و ننگ‌های استثمار به تدریج عادت می‌کنند قواعد ابتدائی زندگی اجتماعی را که قرن‌هاست شناخته شده و هزاران بار در همه کتاب‌های دبستانی تکرار شده‌اند رعایت کنند، بدون زور، اجبار و اطاعت، بدون دستگاه ویژه جبر یعنی دولت، آنها را رعایت کنند» «بدینسان آزادی کامل» (که باز هم آزادی بی قید و شرط نیست چون آزادی همواره متکی بر ضرورت است) تنها هنگامی که دولت و قهر سازمان یافته و اشکال مختلف آن از جمله دموکراسی از میان رفته باشند و خود دموکراسی نیز وقتی به کمال خود که همان دولت پرولتری است برسد می‌پژمرد و از میان می‌رود، آری تنها در این شرایط قابل تحقق است. یعنی با از میان رفتن طبقات و دولت است که آزادی کامل به وجود می‌آید و بشر وارد قلمرو آزادی می‌شود. در حالی که دموکراسی همواره با طبقات و سلطه طبقاتی پیوند دارد. مرادف گرفتن آزادی و دموکراسی نه از نظر تئوریک و نه سیاسی درست نیست.

IV. درک از خصلت و مرحله انقلاب ،

سامی از استقرار سوسیالیسم به طور مستقیم در گُردستان سخن می‌گوید و به هیچ مرحله‌ای پیش از آن اشاره نمی‌کند. اما روندی که مورد نظر او است پیش از آنکه از بورژوازی «خلع ید سیاسی» و «خلع ید اقتصادی» بکند باید دو گام اساسی بردارد یا دو «مرحله» را طی کند. اما سامی آنها را «مرحله» به حساب نمی‌آورد. یکی از این مراحل یا مرحله اول عبارت است از خروج نیروهای مسلح جمهوری اسلامی از گُردستان یعنی خروج بی بازگشت آنها و یا به عبارت دقیق کلمه شکست نظامی جمهوری اسلامی در گُردستان.

سامی خروج نیروهای مسلح جمهوری اسلامی از گُردستان را امری مربوط به مبارزات کارگران و زحمتکشان بخش‌های دیگر ایران یا فشار بین‌المللی و خارجی و یا ترکیب این دو می‌داند و از نقش خود نیروهای انقلابی گُردستان در این باره سخن نمی‌گوید یا بحد کافی بر آن تأکید ندارد: گوئی خروج نیروهای مسلح جمهوری اسلامی یک داده یا

فرض مسأله است و یا خود بخود صورت می‌گیرد. در حالی که چنین امری در صورت تحقق تنها می‌تواند نتیجه مبارزات همه کارگران و زحمتکشان - چه در گُردستان و چه در بیرون آن- باشد. شکست نظامی جمهوری اسلامی در گُردستان (یا خروج جمهوری اسلامی از گُردستان) یک مرحله مهم مبارزاتی است. به فرض چنین رویدادی سامی می‌گوید آنگاه دو نیروی عمده یعنی جریان چپ (که از دیدگاه او همان کومه‌له است) و جریان ناسیونالیسم گُرد (که اساساً حزب دموکرات گُردستان ایران است) نیروهای عمده جامعه گُردستان را تشکیل خواهند داد. در این حالت سامی می‌نویسد:

«باید دیگر جریان‌ات به ویژه ناسیونالیسم گُرد را مجبور ساخت که تن به چنین شرائط دموکراتیکی [دموکراسی واقعی به معنی آزادی بی قید و شرط] بدهد و به آن پای‌بند گردد.»

پیشرفت گام به گام در این زمینه باید در نهایت به جلب حمایت اکثریت مردم به ویژه کارگران و زحمتکشان از آلترناتیو چپ و نوعی قبول هژمونی آن منجر گردد. به وجود آمدن چنین حالتی در قدم اول به معنای تشکیل یک دولت سکولار و دموکراتیک خواهد بود که تحقق و برآورده کردن حقوق و خواسته‌های پایه‌ای و اولیه مردم و شهروندان گُرد را در دستور کار خود قرار خواهد داد و در عین حال به معنی آماده شدن شرائط برای برداشتن گام‌های اساسی‌تر برای رهائی همیشگی یعنی اداره جامعه به شیوه‌ای سوسیالیستی* و طی این پروسه و این مسیر در قدم‌های بعدی است و طبیعتاً این پروسه کار یک ماهه و یک ساله نیست و احتیاج به ملزومات و مدت زمان طولانی‌تری دارد و «فاکتورها و مسائل بسیار دیگری می‌تواند در این رابطه نقش مهمی ایفا کنند که باید در چنین شرائطی جواب لازم را برایشان داشته باشیم.» (ص ۴۲ - تأکیدات از من است).

بدینسان دیده می‌شود از دیدگاه سامی در مرحله نخست شرائطی به وجود آمده که جمهوری اسلامی گُردستان را ترک کرده و «بازگشت مجدد جمهوری اسلامی به گُردستان از هر لحاظ منتفی و غیر ممکن خواهد بود»، «عراق از قدرت لازم برای سرکوب برخوردار نیست و دوستی با گُردهای عراق مانع حمله می‌شود» و «حمله ترکیه هم کار آسانی نیست و ترکیه انگیزه قوی برای حمله ندارد» (همانجا)

سامی هیچ دلائلی برای فرض خوش بینانه خود نمی‌آورد: چگونه ممکن است نیروهای مسلح جمهوری اسلامی به فرض عقب نشینی از گُردستان دیگر بازگشتشان «منتفی و غیر ممکن باشد»؟ آیا در زمان جنگ با عراق جمهوری اسلامی هم با گُردها و هم با عراق نمی‌جنگید؟ آیا در طول تاریخ ایران، در زمانی که دولت مرکزی بسیار ضعیف‌تر از حالا بود، یعنی حتی پس از شکست‌ها و عقب نشینی‌ها در گیلان (جنبش جنگل)، آذربایجان (چه در زمان خیابانی و چه در زمان فرقه دموکرات) و چه گُردستان در زمان قاضی محمد و سالهای پس از ۵۷، دولت مرکزی به یورش مجدد یورش‌های متعدد به این مناطق دست نزده است؟ آیا پس از یک عقب نشینی دیگر برنگشته است؟! حتی اگر فرض سامی در مورد عراق و احزاب گُرد این کشور را بپذیریم چرا و با چه اطمینانی سامی فرض می‌کند که ترکیه انگیزه قوی برای حمله نخواهد داشت؟ اگر یک دولت گُرد دموکراتیک یا به قول سامی سوسیالیستی در گُردستان ایران وجود آید این دولت قطب جذب کننده زحمتکشان گُرد عراق و ترکیه و سوریه خواهد بود و مبارزان آن مناطق هم امید یاری از این دولت انقلابی خواهد داشت و هم وجود این دولت الهام بخش و تشویق کننده آنها در مبارزه خواهد بود اینها دست کم

انگیزه‌ای قوی برای دولت ارتجاعی ترکیه (و عراق) برای حمله یا دست کم فشار بر این دولت نوپدید خواهد بود. از همه اینها گذشته سامی یک کلمه در باره نیروهای امریکائی و متحدان امریکا در منطقه سخن نمی‌گوید و از اینکه آنان به وجود چنین دولتی چه واکنشی نشان خواهند داد و چرا؟ حرفی نمی‌زند.

اشتباه نشود! هدف من دلسرد کردن از مبارزه و یا ایجاد هراس نیست. تنها می‌خواهم بگویم رفیق سامی خوش بینی بیش از حدی در این موارد از خود نشان می‌دهد و حقیقت مائل مهمی را که باید عمیقاً بررسی کند و تحلیل عینی به دست دهد سهل انگارانه نادیده می‌گیرد. اما هدف اصلی من از نقل گفته‌های سامی نشان دادن این خوش بینی - اگر نگویم بی پایه دست کم غیر مستند و غیر مستدل - نیست. هدف اصلی من این است که نشان دهم رفیق سامی بی‌آنکه از «مرحله» نام ببرد دست کم دو مرحله پیش از مبارزه برای سوسیالیسم در گرددستان را به صورت تلویحی در نظر دارد یکی خروج نیروهای مسلح جمهوری اسلامی و عدم بازگشت آن و عدم دخالت خصمانه عراق و ترکیه و گیره است و مرحله دیگر ایجاد یک دولت سکولار و دموکراتیک که باید خواسته‌های پایه‌ای مردم گردد یعنی همان ایجاد دولت ملی و برقراری حقوق مدنی و سیاسی و غیره را برآورده کند. این دو مرحله، هر دو در صورت پیروزی چیزی جز مرحله دموکراتیک انقلاب نیستند. خود سامی هم می‌گوید تنها پس از این است که «شرایط برای برداشتن گامهای اساسی تر برای رهائی همیشگی یعنی اداره جامعه به شیوه سوسیالیستی» فراهم می‌شود. آری، سامی یک مرحله دموکراتیک کامل را تلویحاً در مد نظر دارد ولی نام آن را نمی‌برد، یعنی آن را به اسم واقعی خودش صدا نمی‌زند. آدم بی اختیار به یاد مثل «خودش را بیاور، اسمش را بیاور!» می‌افتد.

سامی مانند حکا و جریانهای حکمتی معتقد به سوسیالیستی بودن مرحله انقلاب در گرددستان و در سراسر ایران است. دست کم در مورد گرددستان دیدیم که اگر سناریوی مورد نظر سامی - که مبتنی بر «اگر» های بسیار و خوش بینی وافر است عملی گردد مجبور به گذار از دو گام یا مرحله است که هر دو چیزی جز گذار دموکراتیک نیستند و هیچ مارکسیستی نام گذار سوسیالیستی بر آنها نمی‌نهد. درست است که اگر رهبری چنین گذاری در دست طبقه کارگر و حزب او باشد و همزونی طبقه کارگر در این گذار برقرار شود امکان تکامل و تداوم این انقلاب به سوسیالیسم هست. اما مراحل یا «گام‌هائی» سامی که در دستور کار قرار می‌دهد چیزی جز گذار دموکراتیک نیستند و نام سوسیالیستی بر آنها نباید نهاد. در اینجا اشاره به نکته‌ای لازم و آموزنده است: سامی و همه فعالان کمونیست گرددستان و دیگر نقاط ایران می‌دانند که کنگره مؤسس «حزب کمونیست ایران» در برنامه مصوب شهریور ۱۳۶۲ خود مرحله انقلاب ایران را دموکراتیک ارزیابی می‌کرد (بند ۱۴ برنامه ح.ک.ا. شهریور ۱۳۶۲).

پس از انشعاب در ح.ک.ا، جریان منصور حکمت (و پس از آن جریانهای دیگر حکمتی) و نیز خود حکا انقلاب در دستور روز ایران را سوسیالیستی نامیدند. هیچ یک از اینان نگفتند در فاصله سالهای ۱۳۶۲ تا سالهای ۱۳۷۰ و پس از آن چه تغییراتی در صف بندی طبقاتی، چه تکاملی در مبارزه طبقاتی در ایران و بطور کلی چه تغییری در جامعه ایران رخ داد که باعث شد مرحله انقلاب عوض شود؟ ممکن است گفته شود در همان سال ۱۳۶۲ هم می‌بایست انقلاب سوسیالیستی در دستور کار قرار گیرد. کسانی که چنین دیدی دارند باید مشی و برنامه گذشته خود را نقد کنند. دلیل

اشتباه فرضی سابق خود را ارزیابی و ریشه‌یابی نمایند. هیچ یک از جریان‌های حکا، حکمتی‌ها و جریان‌های مختلف کومه‌له_ تا آنجا که من می‌دانم (چنین کاری نکرده‌اند).

هر انقلابی، به ویژه هر انقلابی مارکسیستی که برای تدارک انقلاب مبارزه می‌کند قطعاً باید از خود بپرسد سرنوشت و خصلت انقلاب مورد نظر او کدام است؟ متحدان او چه کسانی (طبقات و قشرهایی) و دشمنان او کدام؟ چه جریان‌هایی را باید افشا کند و بکوبد، چه جریان‌هایی را منزوی نماید، با چه کسانی اتحاد طولانی یا موقت برقرار کند و غیره و غیره. رفیق سامی و هر مبارز سوسیالیست و به طریق اولی هر حزب یا سازمان کمونیستی باید صریحاً بگویند چه چیزی مرحله انقلاب یا سرنوشت و ماهیت انقلاب آینده را تعیین می‌کند و چرا؟ به نظر من این یکی از مسائل بسیار مهم و مورد بحث باید باشد.^۱

۷. مسئله ملی

در زمینه مسئله ملی تحلیل رفیق سامی دست کم دو ضعف دارد:

(۱) اینکه تیریف روشنی از ملت ارائه نمی‌دهد و موضع خود را نسبت به درک و تعریفی که منصور حکمت و حکمتی‌ها از ملت ارائه می‌دهند یعنی ملت همچون خرافه یا اسطوره یا ابزار سیاسی‌ای که معصوم و مخلوق ناسیونالیسم است و برای توجیه قدرت سیاسی بورژوازی به وجود آمده، مشخص نمی‌کند.

این امر اهمیت دارد زیرا یکی از درک‌های نسبتاً رایج ر جنبش است.

(۲) به صراحت نمی‌گوید که حق ملت‌ها در تعیین سرنوشت خود جز، تحول بورژوا دموکراتیک جامعه است و بنابراین روند تحقق آن _ حتی اگر به دست پرولتاریا و حزب او صورت گیرد _ از چهار چوب انقلاب دموکراتیک فراتر نمی‌رود و خصلت سوسیالیستی ندارد. هر چند حل مسئله ملی راه را برای تکامل آزاد و شفاف مبارزه طبقاتی و به ویژه مبارزه بین طبقه کارگر و طبقه سرمایه‌دار هموار می‌کند. حل مسئله ملی در گُردستان _ چه در شکل ایجاد دولت مستقل گُرد و چه در شکل ملّتی برابر با ملل دیگر در چارچوب ایرانی دموکراتیک یا سوسیالیستی _ هنوز به معنی استقرار سوسیالیسم در گُردستان نیست. ممکن است حل مسئله ملی اصولاً در روند انقلاب سوسیالیستی کامل شود اما حتی در این صورت این به معنی وظائفی بازمانده از انقلاب دموکراتیک است که انقلاب سوسیالیستی آن را به انجام می‌رساند.

^۱ برخی از عناصر پاسخ به این پرسش یا تلاشی در این راه در همین بحث‌های بالا وجود دارند که آنها را در زیر تصریح می‌کنم اما بر آنم که این موضوع نیاز به تحلیل عمیق‌تری دارد.

سرنوشت انقلاب در دستور روز را درجه تکامل مبارزه طبقاتی، صف‌بندی و انشقاق طبقاتی و بهر طور مشخص تکامل مبارزه طبقه کارگر و آگاهی و تشکل او تعیین می‌کنند. مرحله انقلاب صرفاً با ساختار اقتصادی تعیین نمی‌شود. ممکن است جامعه سرمایه‌داری باشد ولی هنوز انقلاب دموکراتیک در آن کامل نشده باشد. تکامل مبارزه طبقاتی، صف‌بندی طبقات، آگاهی و تشکل عناصر مهمی هستند که باید بدانها توجه کرد. وضعیت جهانی اهمیت و رأثیر دارد اما مرحله انقلاب در هر کشور و هر جامعه را به اصطلاح «دوران انقلابی جهانی» تعیین نمی‌کند بلکه تضادهای داخلی تعیین‌کننده‌اند.

نکته دیگر این است که هر چند مسأله ملی مسأله‌ای بورژوائی است و هر چند حق ملل در تعیین سرنوشت خود حقی بورژوائی است اما راه حل‌های طبقه کارگر و طبقه سرمایه‌دار برای این مسأله تفاوت بسیار دارند. راه حل طبقه کارگر مستلزم به رسمیت شناختن حق همه ملل در تعیین سرنوشت خود یعنی تشکیل دولت مستقل، برابری همه ملت‌ها (چه در کشورها و دولت‌های مختلف متشکل شده باشند و چه در چارچوب یک کشور چندملتی) و وحدت کارگران ملت‌های مختلف (چه در کشورهای و دولتهای جداگانه و چه در چارچوب یک کشور چندملتی) برخوردار طبقه کارگر ندادن امتیاز به هیچ ملتی به ضد ملت دیگر است.

VI. نگاه سامی به انحرافات جنبش چپ سامی

بر آن است که دو دیدگاه یا دو برخورد کاملاً نادرست به سوسیالیسم وجود دارد که مانع شکوفائی این جنبش «متشکل کردن و بسیج کارگران و زحمتکشان می‌شوند» «دیدگاه اول می‌خواهد ظاهراً برخوردی پویا و علمی به سوسیالیسم داشته باشد و آن را با شرائط امروزی منطبق سازد ولی آن را از جوهر اصلی و انقلابی آن تهی می‌سازد» (ص ۲۴). سامی می‌افزاید جزء ویژگی‌های این دیدگاه نفی لنین، شیفتگی به دموکراسی غربی، اتحاد عمل با جریان‌های ارتجاعی و غیره است. از نظر سامی «دیدگاه دوم از سوسیالیسم علمی کلیشه‌سازی می‌کند. آن را به مکتبی مذهبی تبدیل می‌کند.» (ص ۲۵)

سامی به هیچ حزب یا سازمانی چه در سطح ایران و چه در سطح جهانی که چنین دیدگاه‌هایی را نمایندگی کنند _ با استناد به اسناد و مواضعشان _ اشاره نمی‌کند و بحث او در حد گلی گوئی باقی می‌ماند.

اما با قبول اینکه دیدگاه اول (که شاید بتوان آن را رویزیونیسم نامید) و دیدگاه دوم (دگماتیسم) لطمات بزرگی به جنبش چپ و سوسیالیستی زده‌اند و می‌زنند نمی‌توان با این گلی گوئی انحرافات مشخص را که در جنبش چپ و از جمله جنبش چپ ایران وجود دارند توصیف و تحلیل کرد. مثلاً اینکه کسی مانند منصور حکمت دوران گذار بین سرمایه‌داری و کمونیسم را نفی می‌کند و کمونیسم بی‌واسطه و فوری را مطرح می‌نماید جزء دیدگاه اول است یا دیدگاه دوم یا شاید اصلاً انحراف نیست و کمونیسم ناب است! اینکه کمونیسم، یک رشته «آرمانهای مقدس» مانند آزادی، برابری، عدالت، رفاه و غیره توصیف شوند چنانکه حکمت و حکمتی‌ها می‌کنند جزء دیدگاه اول است یا دوم! اینکه کسی دموکراسی را نفی کند و آن را روایت بورژوائی از آزادی بداند نه یک شکل دولتی و مقوله‌ای طبقاتی و به تفاوت آزادی و دموکراسی توجه نداشته باشد و آثار این عدم توجه را در سیاست‌ها و شعارها نبیند این انحراف را چگونه باید توضیح داد و چه نام بر آن باید نهاد؟ اگر کسی مانند حکمت، ملت را نه یک واقعیت اجتماعی _ تاریخی که در مرحله معینی از تکامل اجتماعی یا اقتصادی به وجود می‌آید و خود محصول مبارزه طبقاتی است، بر مبارزه طبقاتی اثر می‌گذارد و زمینه آن را فراهم می‌کند نداند بلکه آن را «خرافه»، «اسطوره»، «ابزار سیاسی» و ساخته و پرداخته ناسیونالیسم بداند و ستم ملی را محصول و ادامه هویت ملی فرض کند آیا این دیدگاه‌ها اصلاً انحرافی هستند یا نه و اگر آری جزء دیدگاه اول هستند یا دوم؟! آیا کسی که معتقد است از نظر منافع طبقه کارگر دولت بزرگ همواره بر دولت کوچک برتری دارد و این اعتقاد را به دروغ یک اصل تاکتیکی مارکسیستی قلمداد می‌کند مرتکب انحرافی از نوع دیدگاه اول می‌شود یا دوم؟

شمار اینگونه پرسش‌ها را می‌توان افزایش داد و آن را در مورد ساختمان سوسیالیسم، حزب، سازمانهای طبقه کارگر، شکل حکومت و غیره و غیره گسترش داد. هدف من این است که نشان دهم صرفاً با دیدگاه اول یا دوم آنگونه که سامی تبیین می‌کند نمی‌توان این مسأله را بررسی کرد. یک روش درست بررسی شاید مطالعه موازی از خاص به عام و از عام به خاص باشد یعنی پیدا کردن سرشت ایدئولوژیک و طبقاتی مواضع برنامه‌ای، سیاسی، تاکتیکی و تشکیلاتی‌ای که در عمل نادرست بودن آنها را دیده‌ایم، پیدا کردن ربط آنها با انحرافات بین‌المللی در جنبش کارگری، فرمول‌بندی و تعیین هویت این انحراف و بازگشت مجدد به موارد خاص برای محک زدن و تدقیق فرمول‌بندی و غیره، این روشی است که به گمان من مارکس، لنین و دیگران به کار برده‌اند.

سخن آخر

من مدعی نیستم در همه مواردی که نظر انتقادی خود را بیان کرده‌ام خود دارای نظر منسجمی هستم. من این بحث و برخورد به نظرات رفیق سامی را برای برخورد آرا و نقد و تصحیح متقابل به پیش بردم. در همان حال کوشیدم با تصریح نظرات خود – چه به شکل انتقادی و چه اثباتی – کار رفقای را که احتمالاً بخواهند این نظرات را نقد کنند آسان کنم. روشن است که از نظرات انتقادی و تصحیحی همه رفقا استقبال می‌نمایم.

★ ★ ★